

نقد نواندیشی دینی از «فقه» تا «ایران»

نگاهی انتقادی به نواندیشی دینی در یادداشت پروفیسور حسن انصاری استاد میهمان در موسسه مطالعات پیشرفته پرینستون امریکا - بخش دوم

گروه دین و فلسفه: نواندیشی دینی یا روشنفکری دینی، نحله‌ای موثر در تحولات فکری تاریخ معاصر کشورمان بوده است. این نحله فکری، خود تاکنون تغییرات و تحولات متعدد و عمیقی را پشت سر گذاشته است و در طول دهه‌های گذشته ای بسا کسانی که در همراهی با این جریان بودند و آرام آرام از آن فاصله گرفتند و گاه به منتقد و حتی مخالف جدی آن تبدیل شدند.

صفحه «دین و فلسفه» روزنامه اعتماد اما از آغاز انتشار خود - حدود یک سال و نیم پیش - تاکنون همواره به عنوان منتقد این جریان فکری بوده است هر چند بنا بر قاعده «الذین یستمعون القول فیتبعون أحوسنه» (زمر/18) مطالبی را گاه از نویسندگان هوادار این جریان فکری نیز در این صفحه منتشر کرده است، اما اهل تفکر نیک می‌دانند که بهترین خدمت به هر اندیشه‌ای جز نقد آن اندیشه نیست. بنابراین اگر در این صفحه به نقد روشنفکری دینی یا نواندیشی دینی پرداخته می‌شود از آن رو است که به تضارب آرا بینجامد و انشاءالله در کشف حقیقت گامی نزدیک‌تر شویم.

پروفیسور حسن انصاری - استاد میهمان در موسسه مطالعات پیشرفته پرینستون امریکا - در یادداشتی که در اختیار صفحه «دین و فلسفه» روزنامه اعتماد قرار داده است به نقد برخی مسائل مغفول در آثار منسوب به نواندیشی دینی و برخی رویکردهای این پروژه فکری پرداخته است. این یادداشت در دو بخش تنظیم شده است که بخش نخست آن پیش‌تر در همین صفحه منتشر شد، اکنون بخش دوم آن پیش روی شما قرار دارد.

نواندیشی دینی و غیاب فکر تاریخی

یکی از اصلی‌ترین مشکلات نظری روشنفکری دینی در کشور ما غیاب فکر تاریخی در اندیشه‌های شماری از نمایندگان آن است. فکر تاریخی داشتن صرفاً توصیه کردن به مطالعه تاریخ یا اطلاع از تاریخ نیست. کما اینکه کافی نیست، بگوییم فهم بشری از همه چیز و از جمله دین در «قبض و بسط» است. فکر تاریخی هم نیازمند آشنایی با تاریخ است؛ تاریخ سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و هم نیازمند فراگیری دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری است. تاریخ را باید آموخت؛ بدون آشنایی با دانش تاریخ نمی‌توان درکی درست از تاریخ تحول‌اندیشگی و تاریخ باورها و تفکر در سیاق تحولات سیاسی و فرهنگی و اجتماعی داشت و دیالکتیک فکر و تاریخ را بررسید و فهمید. برای این کار باید ابزارهای دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری را به درستی دانست و با آن ابزارها سراغ منابع و مستندات رفت. تنها با بهره‌وری از چنین دانشی است که با فهم تاریخی به تدریج آشنا می‌شویم. یعنی می‌فهمیم که چگونه تفکر در بستر تاریخ شکل می‌گیرد و عوامل مختلف انسانی و فرهنگی و محیطی روی آن تاثیر می‌گذارد. تاریخ دین و باورهای دینی و تفکرات فلسفی از این قاعده مستثنا نیست.

چطور می‌توان درباره «دین و قدرت» و نسبت اسلام با قدرت سخن گفت و درباره پیامبر رحمت و سیره او داوری کرد بدون آنکه تصویر روشن، درست، متخصصانه و کارشناسانه تاریخی ناظر به متون از تاریخ و تاریخ‌نگاری سیره داشت؟ چطور می‌توان دو نظر متخالف در این زمینه داشت در حالی که دو طرف گفت‌وگو در ارض مشترکی که همانا تعهد به اصول تاریخ‌نگاری و اندیشه و فهم تاریخی است رو در روی هم قرار نمی‌گیرند؟ چطور می‌توان درباره وحی و تجربه وحیانی پیامبر در یک لحظه «تاریخی» سخن گفت و از طبیعت و ماهیت بشری آن سخن راند و تجربه نبوی را محکوم به زمان و زمینه آن دانست، اما هیچ تلاش آکادمیک قابل توجهی برای فهم تاریخ پیامبر و جامعه و زمانه او نداشت؟

چنین فهم و درکی تاریخی مستلزم تعهد به تحقیقات آکادمیک در حوزه تاریخ و متن است. نیازمند کار با اسناد و متون و فیلولوژی و تحقیقات متن محور است. این کار پژوهشگر تاریخ در دانشگاه است. روشنفکر دینی ما یا باید خودش دست به کار شود و قبل از هر اظهارنظری در حوزه دین (و بنابر ادعایش اصلاح یا بازسازی و تجدید فکر دینی) تحقیقات تاریخی را در زمینه‌ای که در آن می‌اندیشد، سامان دهد (و البته نتایج کار خود را در معرض داوری محققان رشته

تاریخ با انتشار مقالات و کتاب‌های آکادمیک قرار دهد) یا اینکه می‌بایست فروتنی به خرج دهد و به تحقیقات تاریخی متخصصان رشته تاریخ گوش سپارد و حرمت اهل این دانش را پاس بدارد و آرای خود را با نتایج تحقیقات آنان هماهنگ کند.

اهمیت تاریخ در نظریات الهیاتی

در دنیای مسیحیت متألّهانی که نظراتی نوین در الهیات دینی و در بیرون از سنت کلیسا پیشنهاد می‌کنند، تلاش می‌کنند فهم‌های جدید خود را بر اساس درکی تاریخی از متن مقدس و پیشینه تفسیرهای تاریخی آن ارائه دهند. در این سنت در کنار هر تفسیر رفورمیستی یا هر نظریه کلامی جدید ده‌ها و بل صدها پژوهش تاریخی درباره مسیح، زمینه ظهور او، گفتمان‌های مذهبی و فکری معاصر با ظهور مسیح، شرایط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مصادف با ظهور مسیحیت و تلقی / تلقی‌های مسیحیان و غیرمسیحیان از پیام / پیام‌های مسیح در چند قرن نخستین پیش و پس از شکل‌گیری مسیحیت رومی وجود دارد که آنان را در ارائه نظریات نوین کلامی‌شان کمک می‌کند و از پژوهش‌هایی تازه در قامت یک مورخ بی‌نیاز می‌کند. روشنفکر دینی ما به کدام یک از تحقیقات تاریخی آکادمیک در حوزه‌های مرتبط با دین و مذهب استناد کرده یا می‌تواند بکند؟ کجا دیده‌اید که در طرح مسأله‌ای مانند زمینه‌های انسانی و اجتماعی وحی یا فقه و شریعت یا موضوعاتی مانند ایمان و کفر و تلقی اسلام از خدا و مباحث کلامی مرتبط با خداوند و صفات او و نسبت خدا و انسان و موضوع خدای متشخص و نامتشخص از دیدگاه قرآن و اسلام تاریخی به تحقیقات آکادمیک در این زمینه ارجاع داده شود؟ در حوزه فقه اسلام جز کلی‌گویی کجا دیده‌اید که روشنفکر دینی ما نشان دهد در فلان مسأله فقهی نقش زمان و مکان و تاریخ و فهم بشری دقیقاً چه بوده است؟

در میان نوگرایان دینی اخیراً نزاعی درباره مرز ایمان و کفر و ذات باوری یا ذات ناباوری برای اسلام درگرفته است. گویی چنین تصور می‌شود همه آنچه روشنفکران دینی در این چند دهه اخیر درباره دین و ماهیت و ذات و فهم دین و متن مقدس و دشواره‌های زبانی و فهمی و هرمنوتیک آن گفته‌اند به یک‌باره تنها در سده بیستم به ذهن آنان رسیده یا تحت تاثیر کلام مسیحی سر برآورده است. گویی این نوع پرسش‌ها از تمام تاریخ فقه و کلام و اصول فقه ما غایب بوده است؛ خیر چنین نیست! مهم‌ترین مسأله‌های روشنفکران دینی ما که در دو، سه دهه اخیر مطرح شده پژوهش‌هایی روشن و گاه بسیار دقیق‌تر و پرسش‌برانگیزتر در عمق تاریخ فکری مسلمانان در دانش‌های فقه و اصول

و کلام و تفسیر داشته است. نیازمند دانشمندان تاریخ‌پژوه و متن‌شناسیم که آنان را برای طالبان روشنفکری دینی از اعماق تاریخ بیرون بکشند و به آنان نشان دهند که بسیاری از مسأله‌های فکری امروز ریشه در تأملات نظری کهن دارد. البته به شرط اینکه روشنفکر دینی ما اعتنای لازم را به تخصص در دانش تاریخ داشته باشد.

مقوله تاریخ‌نگاری اندیشه

من معتقدم یکی از مهم‌ترین راه‌های اصلاح اندیشه و فهم ما از دین و مذهب، شناخت دین و منابع دینی در بستر تاریخی آن است. این شناخت درک ما را از تحول تاریخی فهم‌های دینی ارتقا می‌دهد. اگر خواهان اجتهاد در اصول و فروع هستیم و اگر می‌خواهیم درک درستی از دیالکتیک «نص» و «تاریخ» و سهم مقتضیات زمان و مکان در فهم فقیهان و متکلمان از دین و منابع دینی داشته باشیم چاره‌ای نداریم الا اینکه به تاریخ مراجعه کنیم. قرآن را در بستر تاریخی عصر نزول و سیره پیامبر اکرم(ص) ببینیم و تعامل صحابه و تابعین و نسل‌های بعدی را در مواجهه با قرآن و وحی، پیامبر و سنتش، معنای شریعت و نسبت آن با امر دولت و قدرت دینی بفهمیم. شناخت خود را از عوامل بروز و تحول دانش‌های دینی به ویژه آنچه در نسبت با امر شریعت و قدرت دینی شکل گرفت مانند فقه و مذاهب آن، دانش اصول و همچنین مکاتب تفسیری به درستی اصلاح کنیم؛ تحول فکر و فهم دینی را بفهمیم. همه اینها نیازمند تخصص در تاریخ است. آشنایی عمیق با منابع تاریخی و متون است. باید به شکل تخصصی در تاریخ کار کرد. در حوزه‌های علوم دینی ما امروزه کسانی هستند که به ارزش مطالعات تاریخی پی برده‌اند و از آن در بحث‌های فقهی و اصولی و رجالی خود بهره می‌برند (از اعلام معاصر اینجا یاد نمی‌کنم. اما از درگذشتگان باید از استادم آیت‌الله علامه شیخ محمدرضا جعفری نام ببرم که دانشی عمیق در حوزه تاریخ تفکر دینی و متون داشت). در سنت دانشگاهی ما در هشتاد سال گذشته آشنایان با تاریخ تفکر کم نبوده‌اند. عباس زریاب‌خویی نمونه برجسته آنان بود. ما در مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی چندین سال شاهد دقت‌ورزی‌های او در فهم سیره و تاریخ اسلام بودیم. عباس زریاب تاریخ اسلام و تفکر اسلامی را خوب می‌شناخت. در عین حال تاریخ ایران را به خوبی می‌دانست. به درستی می‌دانست عوامل سازنده فرهنگ ما و ایران امروز ما کدامند. تاریخ ایران را به عنوان يك كل و يك وحدت در عین کثرت از دوران هخامنشی به امروز می‌شناخت و ایران را در پرتو این چارچوب می‌فهمید. تاریخ ایران را به مثابه «تاریخ ملی» می‌شناخت. می‌دانست

که ایران فارغ از جغرافیای سیاسیاش يك تاريخ پيوسته فرهنگي دارد که ریشه و سابقه‌اش به چند هزار سال فرهنگ و دولت ملي مي‌رسد. به همین جهت هم قدر فرهنگ ملي ایران را ميدانست و قدردان فرهنگ ديني و مذهبي آن بود. ميدانست صفويه سنگ بنای دولت ملي نوین در ایران را گذاشت.

فقرِ تاريخي‌نگري روشنفكري ديني

روشنفكري ديني از اصلاح ديني زياد سخن مي‌گويد. اما به نظر من اين سنت فكري از فقر تاريخي‌نگري رنج مي‌برد؛ بينشي که لازمه هر گونه تفکر نقادانه و اصلاحي در عرصه دين و فهم ديني است. روشنفکران ديني در کشورهای عربي به دلایل مختلف از اين جهت وضع بهتري دارند. شايد دليلش اين است که معمولا نمايندگان روشنفكري ديني در آن کشورها تحصيلات اصليشان در حوزه تاريخ يا مطالعات اسلامي بوده است؛ نمونه‌هايي مانند محمد ارکون را داريم که خود استاد مطالعات اسلامي در سوربون بود. روشنفكري ديني ما از فقه و سیره و دانش کلام و تفسير سخن مي‌راند و از برداشته‌هاي سنتي از اين علوم انتقاد مي‌کند، اما ارزيابي‌هايش عموماً در بستر فهمي تاريخي از اين دانش‌ها نيست. سببش روشن است: تخصص در تاريخ دستکم تاکنون مورد اهتمام و دغدغه روشنفكري ديني نبوده است. نمي‌توان از تاريخ فقه يا علوم ديني حرف زد، اما تخصص لازم و شناخت عميق از منابع تاريخي و متون و تحول فکر ديني بر پایه شناختي متن محور از مکاتب و آدم‌ها در تاريخ فکر و فقه نداشت. اگر از سیره پیامبر اکرم(ص) حرف مي‌زنيم و درباره امامت و خلافت و نسبت دين و سياست و تشيع و غلو و اعتدال ديني و حديث و نسبت فقه و تصوف و از ولايت و ... سخن مي‌گويم بايد تاريخ اين مفاهيم و اين سنت‌ها را به درستي بشناسيم. با استحضانات ذوقي نميشود داوري کرد. بايد وارد ميدان شد و متون و نسخه‌ها را خواند؛ خوب هم خواند. بايد مجتهدانه و در عين حال فروتنانه وارد اين ميدان شد. روشنفكري ديني اگر داعيه اصلاح ديني دارد، نمي‌تواند اين اندیشه را در فضايي انتزاعي دنبال کند. بايد از آسمان انتزاعيات فرود آمد و بر زمين «مطالعات تاريخي» ايستاد.

نوانديشي ديني و غياب مقوله «ایران»

در چند دهه اخير اندیشه ایران به مثابه يك مساله از گفتمان و بل بهتر بگويم گفتمان‌هاي مختلف روشنفكري ديني ما تقريباً غايب بوده است. منظورم نسبت میان دين و مليت تنها در مقام بحثي فلسفي نيست. به‌طور مشخص منظورم نسبت میان ایران به عنوان يك هويت تاريخي و به

عنوان يك اصطلاح و مفهوم ملي است با اسلام و تشيع در بستر تاريخي آن. به راستي چقدر روشنفكران ديني ما درباره نسبت اسلام و تشيع با هويت مليمان كار و اندیشه‌ورزي کرده‌اند؟ بسيار مي‌بينيم كه روشنفكران ديني ما درباره نسبت دين و سياست قلم مي‌زنند، اما مگر مي‌توان از اين دو مفهوم در بستر تاريخي و جغرافيايي ايران سخن گفت، اما درباره عناصر شكل‌دهنده هويت مليمان و جايگاه دين و مذهب در آن سخن نرانند؟ مگر مي‌توان درباره قدرتهاي سياسي و ديني و جايگاه حقوقی و فقهی و سياسي و ديني شاهان و روحانيان سخن راند، اما درباره نسبت میان اصحاب علم و قلم و مذهب از يك سو و اصحاب سيف و قدرت از ديگر سو در شكل‌دهي هويت تاريخي سرزميني حرف نزد؟ ايران تنها يك هويت سياسي در مفهوم جغرافيايي سياسي نيست. ايران يك هويت تاريخي و فرهنگي و تمدني است. عناصر سازنده دارد كه با وجود تغييرات تاريخي هسته اصلي و بنيادي شكل‌دهنده مفهوم آن دست‌کم دو هزار و پانصد سال است، تداوم دارد. جغرافيايي سياسي آن دستخوش تغيير شده اما ايران به مثابه مفهومي تمدني عناصر اصلي آن تغييری نکرده است. نوعي استمرار در عين تحول است. ايران و اندیشه و فرهنگ و تمدن ايراني مهم‌ترين عناصر اصلي‌اش قرن‌ها و بل چند هزار سال است كه با وجود همه تحولات و همه ظهورات مختلف تاريخي‌اش همچنان باقي است. يكي از اينها نسبت میان دين و دولت و نسبت میان هويت ملي و هويت ديني است كه قرن‌هاست از عناصر تعيين‌کننده ايران به مثابه هويت سرزميني است. شكل‌ها و صورتهای تغيير کرده اما عناصر اصلي همچنان باقي است.

رنجِ ناسيوناليسم از فقرِ فهمِ تاريخي

هانري كوربن از اسلام ايراني سخن مي‌گفت. قبل از نوشته‌ام كه اين نوع تعبير را براي تشيع يا تصوف ايراني يا حتي عمومي‌تر براي توصيف تفكر يا مذهب ايراني قابل مناقشه مي‌دانم. كما اينكه تعبير محمد عابد جابري را كه از عقل عربي در برابر عقل ايراني سخن مي‌راند، درست نمي‌دانم. تفكر نمي‌تواند در چارچوب چنين ذات‌انگاري‌ها محدود شود. از اواخر سده نوزدهم و بعد در بيشتر سال‌هاي قرن بيستم ما ايرانيان همچون عرب‌ها همانند ديگران ظهور و بروز اندیشه‌هايي معطوف به آنچه ناسيوناليزم نام دارد، تجربه كرديم. ناسيوناليزم در همه اشكال آن از فقر فهم تاريخي رنج مي‌برد. بریده از تاريخ و تحولات تاريخي است. مقصود من از ايران به مثابه مفهومي تمدني برداشتهای سطحی و عقیم ناسيوناليستي نيست. چنين برداشتهای اصلا خود ناقص مفهوم ثابت و در عين حال متحولي است كه از ايران فرهنگي

و تمدني سراغ داريم و بايد سراغ داشته باشيم. ايران نيازمند ناسيوناليزم نيست. مقصود من همچنين مقوله ايرانشهري با چارچوبهاي فكري جواد طباطبائي هم نيست. درباره آن قبلا مختصرا نوشتهام و گفتهام كه به عقیده من و دستكم بنا بر آنچه برداشت و فهم من از آن سخنان است چنان سخنانی تنها برداشتي نادرست از «سياستنامه»هاي دوران اندیشه تغلب سلطاني است (نظام الملك).

ساسانيان و صفويه

آنچه من از هويت ايراني مراد دارم، بستر فرهنگي و تمدني آن است كه در عين جهاني بودنش و در عين تحول و گشودگي فرهنگي بر تمدنها و فرهنگها و قوميتهاي ديگر و در عين كثرت اما وحدت خود را حفظ کرده و مایه وحدت سرزميني‌مان شده است. ساسانيان يکي از پرده‌هاي اين پديده ثابت در عين حال متحولند و صفويه پرده‌اي ديگر.

روشنفكري ديني چند دهه است درباره دين و دولت و نسبت اين دو و درباره هويت و سياست و مردم‌سالاري و آزادي و حق و تکليف سخن مي‌گويد. کما اينکه ديري است روشنفکران ديني ما از صفويه و «تشييع صفوي» انتقاد مي‌کنند. وقت آن است که همه اين سخنان را در نسبت با مفهوم ايران فرهنگي و تمدني بازخواني کنند. بدون چنين نگاهی آنچه مي‌گويم در بهترين حالت نظريه‌پردازي‌هايي معلق در فضا و خارج از بستر تاريخي است. نسبتي با تاريخ و واقعيت تاريخي سرزميني‌مان ندارد.

بايد بازگرديم به آنچه در صد سال گذشته درباره تاريخ ايران و هويت تاريخي ايران و ايراني محققان تاريخ ميهن‌مان نوشتند. بايد از قزويني و حسن پيرنيا و عباس اقبال‌آشتياني و عباس زرياب و محمد محمدي‌ملائيري و عبدالحسين زرین‌کوب و ايرج افشار آموخت. اينان تاريخ ايران را در پرتوي همين مفهوم تمدني و فرهنگي از ايران و در استمرار در عين تحولش نوشته‌اند. حاصل آن پژوهشها را امروز مي‌توان در مقالات متعدد دانشنامه جهان اسلام و همچنين دائره‌المعارف بزرگ اسلامي و تاريخ جامع ايران ديد و خواند.

آيا نوانديشي ديني اساسا کارنامه علمي قابل نقدي دارد؟

هر نوشته‌اي مادامي که ادعاي علمي دارد بايد حداقلي از معيارهاي علمي را برخوردار باشد به نحوي که جامعه علمي مرتبط آن نوشته را به عنوان نوشته‌اي قابل بحث و نقد تشخيص دهد. در غير اين صورت به دليل اينکه زبان علمي مشترکي وجود ندارد، قابليت نقد علمي را

ندارد و توقع چنین چیزی بیهوده آرزویی بیش نیست. اما در عین حال نفس ادعای علمی بودن یا نظریه‌پردازی یک نوشته غیر معتبر می‌تواند به‌طور کلی مورد نقد قرار بگیرد. این البته وظیفه محققان معتبر در هر رشته‌ای است. در همه رشته‌های علمی اگر نوشته‌ای فاقد حداقلی از معیارها باشد خود آن نوشته نقد نمی‌شود، بلکه بی‌اعتباری شیوه کلی نویسنده و ادعای گزاف اوست که مورد انتقاد قرار می‌گیرد. اگر شما در مقام یک متخصص از سوی یک مجله آکادمیک به ارزیابی یک مقاله دعوت شوید داوری شما درباره یک مقاله می‌تواند دو گونه باشد: اگر نوشته مورد داوری حداقلی از معیارهای علمی را رعایت کرده باشد شما موظفید در صورت قبول دعوت برای داوری مقاله جزئیات خطاها و نقصها را در نوشته مورد داوری نقد کنید و در مقابل برای اصلاح مقاله پیشنهاداتی ارائه دهید. اگر نوشته مورد داوری این حداقلها را رعایت نکرده باشد شما به عنوان داور مجله باید بی‌اعتباری نوشته را از لحاظ کلی نشان دهید. گاهی نوشتن چند سطر برای این کار کافی است؛ ذکر اینکه نویسنده با در نظر نگرفتن معیارهای اصلی، نوشته‌اش حتی صلاحیت ارزیابی‌های جزئی را ندارد. در واقع اینجا شما نه نوشته بلکه رویکرد او را نقد می‌کنید.

حال اگر نویسنده‌ای با بهره‌گیری از ابزارهای رسانه‌ای یا بافتارها و موج‌های سیاسی بخواهد نوشته و نظریه خود را بیش از آنچه شایسته آن است فرامی‌نماید؛ به‌طور نمونه با بازنشر آن در رسانه‌های فارسی خارج کشور یا رسانه‌های مجازی جریان‌های سیاسی بخواهد اعتبار و شهرتی برای نوشته خود دست و پا کند وظیفه یک ناقد که کارش را می‌خواهد طبق اصول آکادمیک عرضه کند، چیست؟ نه آیا باید (1) بی‌اعتباری کلی آن نوشته تبلیغ شده رسانه‌ای را در نقدهای کوتاه مورد تذکر قرار دهد؟ و (2) نه آیا باید به این «دوپینگ» رسانه‌ای واکنش نشان داد؟ نه آیا باید گفت فضای علمی را با این تبلیغات رسانه‌ای به اهدافی غیرعلمی آلوده نکنید؟ نه آیا باید گفت ما نیازمند «جامعه علمی» هستیم و هر نوشته و سخنی که ادعای نظریه‌پردازی علمی دارد باید حداقل معیارهای علمی را رعایت کند و به جای نشر در فضاهای رسانه‌ای مورد داوری اولیه مجلات آکادمیک قرار گیرد؟

با این وصف من مخالف این نیستم اگر نویسنده‌ای اعتبار علمی خود را در جایی دیگر تثبیت کرده از فضاهای رسانه‌ای برای رساندن پیامی در ساحتی عمومی بهره‌گیرد. اما سخن درباره کسانی است که متأسفانه صلاحیت علمی خود را پیشتر از سوی «جامعه علمی» مورد تایید قرار نداده‌اند و در عین حال با بهره‌گیری از راه‌های میانبر تلاش می‌کنند

برای خود اعتباری علمی دست و پا کنند. این البته راهی به دانشی نمی‌برد و تنها گمان و ظنی را برای شما به ارمغان خواهد آورد؛ «إن يتبعون إلا الظن وإن الظن لا يغني من الحق شيئاً».

یکی از اصلی‌ترین مشکلات نظری روشنفکری دینی در کشور ما غیاب فکر تاریخی در اندیشه‌های شماری از نمایندگان آن است. فکر تاریخی داشتن صرفاً توصیه کردن به مطالعه تاریخ یا اطلاع از تاریخ نیست. کما اینکه کافی نیست، بگوییم فهم بشری از همه چیز و از جمله دین در «قبض و بسط» است.

چطور می‌توان درباره «دین و قدرت» و نسبت اسلام با قدرت سخن گفت و درباره پیامبر رحمت و سیره او داوری کرد بدون آنکه تصویر روشن، درست، متخصصانه و کارشناسانه تاریخی ناظر به متون از تاریخ و تاریخ‌نگاری سیره داشت؟

روشنفکر دینی ما یا باید خودش دست به کار شود و قبل از هر اظهارنظری در حوزه دین (و بنا بر ادعایش اصلاح یا بازسازی و تجدید فکر دینی) تحقیقات تاریخی را در زمینه‌ای که در آن می‌اندیشد، سامان دهد (و البته نتایج کار خود را در معرض داوری محققان رشته تاریخ با انتشار مقالات و کتاب‌های آکادمیک قرار دهد) یا اینکه می‌بایست فروتنی به خرج دهد و به تحقیقات تاریخی متخصصان رشته تاریخ گوش سپارد و حرمت اهل این دانش را پاس بدارد و آرای خود را با نتایج تحقیقات آنان هماهنگ کند.

گاه تصور می‌شود همه آنچه روشنفکران دینی در این چند دهه اخیر درباره دین و ماهیت و ذات و فهم دین و متن مقدس و دشواره‌های زبانی و فهمی و هرمنوتیک آن گفته‌اند به يكباره تنها در سده بیستم به ذهن آنان رسیده یا تحت تاثیر کلام مسیحی سر برآورده است. گویی این نوع پرسش‌ها از تمام تاریخ فقه و کلام و اصول فقه ما غایب بوده است؛ خیر چنین نیست! مهم‌ترین مساله‌های روشنفکران دینی ما که در دو، سه دهه اخیر مطرح شده پژوهش‌هایی روشن و گاه بسیار دقیق‌تر و پرسش‌برانگیزتر در عمق تاریخ فکری مسلمانان در دانش‌های فقه و اصول و کلام و تفسیر داشته است.

در سنت دانشگاهی ما در هشتاد سال گذشته آشنایان با تاریخ تفکر کم نبوده‌اند. عباس زریاب خویی نمونه برجسته آنان بود. ما در مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی چندین سال شاهد دقت‌ورزی‌های او در فهم سیره و تاریخ اسلام بودیم. عباس زریاب تاریخ اسلام و تفکر اسلامی را خوب می‌شناخت. در عین حال تاریخ ایران را به خوبی می‌دانست. به

درستي مي‌دانست عوامل سازنده فرهنگ ما و ايران امروز ما کدامند. تاريخ ايران را به عنوان يك كل و يك وحدت در عين كثرت از دوران هخامنشي به امروز ميشناخت و ايران را در پرتوي اين چارچوب مي‌فهميد. تاريخ ايران را به مثابه «تاريخ ملي» ميشناخت. مي‌دانست كه ايران فارغ از جغرافياي سياسي‌اش يك تاريخ پيوسته فرهنگي دارد كه ريشه و سابقه‌اش به چند هزار سال فرهنگ و دولت ملي مي‌رسد. به همين جهت هم قدر فرهنگ ملي ايران را مي‌دانست و قدردان فرهنگ ديني و مذهبي آن بود. مي‌دانست صفويه سنگ بناي دولت ملي نوين در ايران را گذاشت.

روشنفكري ديني از اصلاح ديني زياد سخن مي‌گويد. اما به نظر من اين سنت فكري از فقر تاريخي‌نگري رنج مي‌برد؛ بينشي كه لازمه هر گونه تفكر نقادانه و اصلاحي در عرصه دين و فهم ديني است. روشنفكران ديني در كشورهاي عربي به دلايل مختلف از اين جهت وضع بهتري دارند. شايد دليلش اين است كه معمولاً نمايندگان روشنفكري ديني در آن كشورها تحصيلات اصليشان در حوزه تاريخ يا مطالعات اسلامي بوده است؛ نمونه‌هايي مانند محمد اركون را داريم كه خود استاد مطالعات اسلامي در سوربون بود. روشنفكري ديني ما از فقه و سيره و دانش كلام و تفسير سخن مي‌راند و از برداشتهاي سنتي از اين علوم انتقاد مي‌كند، اما آريابيه‌ايش عموماً در بستر فهمي تاريخي از اين دانشها نيست. سببش روشن است: تخصص در تاريخ دستكم تاكنون مورد اهتمام و دغدغه روشنفكري ديني نبوده است.

منبع: ر.ا.ا.ا.ا.ا.ا. 23 ا.ا.ا.ا.ا.ا. 1402 ا.ا.ا.ا.ا.ا.ا.